Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

A Critical Analysis of Supreme Court Branch Three Decision

No. 9509970119100182: The Limits of Jurisdiction in Third-Party Objections to Judgments Declaring Legal Incapacity

Naveed Madahi: PhD Candidate in Private Law, University of Tehran, Kish International Campus. **email:** naveedmadahi@gmail.com

This article examines a decision of Branch Three of the Supreme Court of Iran concerning a third-party objection to judicial decisions relating to the legal incapacity of the late Mokhtar Askar. The principal issues are the identification of the judgment challenged by the third party and the determination of the competent court. The article also considers the legal nature of incapacity proceedings, the declaratory character of judgments declaring incapacity, the determination of the date on which incapacity began, the evidentiary value of medical expert opinions, and the application of the presumption of continued capacity. Using a descriptive and analytical method, the study argues that the court must first identify the decision alleged to have infringed the third party's rights, determine the nature of the objection, and establish jurisdiction before examining the merits. Where medical expert evidence suggests multiple possible dates for the onset of incapacity, the court must explain the evidentiary and legal grounds for selecting a particular date. The presumption of continued capacity may be relevant where a prior state of capacity has been established and the time of its cessation remains uncertain, subject to the applicable conditions. Since the complete text of the Supreme Court judgment and the underlying case file were not available for this analysis, the final assessment of the Court's reasoning requires verification against the official judgments. The article concludes that the accurate identification of the challenged decision and the competent court is a prerequisite for a legally sound examination of the substantive issues.

Keywords: Legal Incapacity; Third-Party Objection; Jurisdiction; Medical Expert Opinion; Presumption of Continuity (Istishab); Non-Contentious Proceedings.

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

تحلیل حدود صلاحیت در اعتراض ثالث نسبت به حکم حجر

(یادداشت بر رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور به شماره دادنامه ۹۵۰۹۹۷۰۱۱۹۱۰۰۱۸۲)

نوشتهٔ
نوید مداحی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۸

چکیده

این یادداشت به تحلیل رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور در پرونده‌ای می‌پردازد که موضوع آن اعتراض ثالث نسبت به تصمیمات قضایی مرتبط با حجر یک شخص بوده است. محور اصلی تحلیل، تمایز میان رأی صادرکننده حکم حجر و رأی مرجع تجدیدنظر در خصوص اعتراض ثالث، و در نتیجه تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض است. در کنار این مسئله شکلی و صلاحیتی، برخی مباحث ماهوی از جمله ماهیت حجر به عنوان موضوع امور حسبی، اعلامی بودن حکم حجر، نحوه تعیین تاریخ شروع حجر، ارزش اثباتی نظریه کارشناسی پزشکی و جایگاه استصحاب سلامت و عدم حجر بررسی می‌شود. از بررسی رأی چنین برمی‌آید که پیش از ورود به ماهیت ادعا و ارزیابی ادله پزشکی، باید موضوع واقعی اعتراض و رأیی که مستقیماً به حقوق معترض ثالث خلل وارد کرده است تعیین و سپس صلاحیت مرجع رسیدگی احراز شود. همچنین در فرضی که نظریه کارشناسی در تعیین زمان آغاز حجر متضمن احتمالات متعدد باشد، صرف احتمال نمی‌تواند بدون استدلال قضایی روشن، مبنای تعیین یک تاریخ قطعی قرار گیرد. این یادداشت ضمن تبیین استدلال رأی، نسبت میان قواعد اعتراض ثالث، اصول دادرسی و ادله اثباتی در دعوای حجر را بررسی می‌کند.

کلیدواژه: حجر؛ اعتراض ثالث صلاحیت؛ نظریه کارشناسی؛ استصحاب؛

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، پردیس بین المللی کیش.
naveedmadahi@gmail.com

مقدمه

اعتـراض ثالـث از طرق فوق‌العـاده اعتراض به آرای قضایی اسـت و کارکرد آن حمایت از حقوق شـخصی است که در دادرسـی منتهی به رأی حضور نداشته، اما رأی صادرشده بـه حقوق او خلل وارد کرده اسـت. از همین رو، تعییـن دقیق رأی مورد اعتراض و مرجع صالح برای رسـیدگی، پیـش از ورود در ماهیت، اهمیت بنیادیـن دارد. در پرونده حاضر، مسـئله از این جهت اهمیت بیشـتری می‌یابد که موضوع اصلی با حکم حجر ارتباط دارد؛ موضوعی که از یک سـو آثار مسـتقیم بر اهلیت و معاملات شخص دارد و از سوی دیگر، در چهارچوب امور حسبی با ویژگی‌های خاص خود بررسی می‌شود. یادداشت حاضر در پی آن اسـت که استدلال رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور را در دو سطح شکلی و ماهوی بررسـی کند. در سطح شکلی، پرسـش اصلی این است که اعتراض ثالث باید متوجه کدام رأی باشـد و کدام مرجع صلاحیت رسیدگی به آن را دارد. در سطح ماهوی نیز این پرسش مطرح اسـت که در تعیین تاریخ آغاز حجر، چه جایگاهی برای نظریه کارشناسی و اصولی مانند اسـتصحاب سـلامت و عدم حجر وجود دارد. اهمیت رأی در این اسـت که دیوان عالی کشـور پیش از ورود به ارزیابی تفصیلی وضعیت پزشکی، بر ضرورت تعیین صحیح موضوع اعتراض و مرجع صالح تأکید کرده است.

متن رأی یا آرای مورد استناد

در این مقاله، رأی شـعبه سـوم دیوان عالی کشـور به عنوان رأی اصلی مورد بررسی قرار گرفته است. مطابق محتوای یادداشت مبنا، محور رأی آن است که حکم قطعی حجر توسط شـعبه پنجم دادگاه عمومی و حقوقی کرمان صادر شـده و اعتراض ثالث باید متوجه همان رأی باشد؛ از این رو، ورود ماهوی شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر به اعتراض، پیش از احراز مرجع صالح، محل ایراد دانسـته شده است. در یادداشـت مبنا همچنین به تمایز اعتراض ثالث اصلی و طاری و آثار آن بر تعیین مرجع رسیدگی اشاره شده است. متن کامل دادنامه در فایل حاضر درج نشـده و تحلیل حاضر صرفاً بر مبانی و مفاد منعکس‌شده در یادداشت ارائه‌شده است. بر رسیدگی دادگاه و دادنامه‌ی صادره اشکال وارد است زیرا آنچه که مورد اعتراض ثالث واقع شـده اسـت دو فقره دادنامه اسـت؛ دو فقره دادنامه‌ی اصلی شماره‌ی ۹۲۰۹۹۷۳۴۱۳۷۰۰۹۶۰ ـ ۸/۸/۹۲ و دادنامه‌ی اصلاحی شـماره‌ی ۹۳۰۹۹۷۳۴۱۳۷۰۱۱۲۸ صادره از شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر استان کرمان که متصدی رسیدگی این پرونده است.

هرچند پرونده اصلی حجر مرحوم مختار عسـکر از شعبه پنجم دادگاه عمومی حقوقی کرمان اخذ و ملاحظه و پیوسـت نشـده اسـت، لیکن با توجه به متن دادنامه‌ی شـماره‌ی

۹۱۰۹۹۷۳۴۱۰۵۰۰۳۳۶ ـ ۳۰/۶/۱۳۹۱ صادره از شـعبه ۵ دادگاه عمومی حقوقی کرمان، به درخواست سمانه شیخ حسینی و مختار عسکر به طرفیت امور سرپرستی و دادستان کرمان به حجر شـخص اخیرالذکر رسـیدگی و طبق مسـتنداتی که در متن رأی به آنها استناد شده اسـت حکم حجر او با تاریخ ۲۷/۶/۹۰ صادر گردیده و در شعبه ۷ دادگاه تجدیدنظر کرمان قطعی گردیده است.

دادنامه‌های صادره از شـعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر که مورد اعتراض امیررضا عسکر واقع شـده اسـت مربوط به دادنامه شـماره‌ی ۹۲۳۰۱۳۳۳۱۵ مـورخ ۱۸/۲/۱۳۹۲ صادره از شـعبه ۵ دادگاه عمومی کرمان اسـت که در مقام اعتراض علیرضا عسـکر به دادنامه‌ی اصلی حجر به عنوان معترض ثالث به آن رسـیدگی و اعتراض وی رد شـده اسـت و پس از تجدیدنظرخواهی مشـارالیه، با وجـود اینکه دادگاه تجدیدنظرخواهـی را طی دادنامه شماره‌ی ۹۳۰۹۹۷۳۴۱۳۷۰۰۹۶۰ مورخ ۹۲/۸/۸ و رأی بدوی صادره درباره رد اعتراض را تأیید نموده اسـت، لیکن مجدداً دادنامه اصلاحـی راجع به تاریخ حجر ۸. /۹۳/۹ با همان تاریخ حجر مندرج در دادنامه اصلی حجر را صادر کرده است.

نتیجه اینکه اولاً دادنامه‌های مزبور راجع به اعتراض ثالث علیرضا عسـکر اسـت. ثانیاً دعوی اعتراض ثالث مردود اعلام شده است. تاریخ حجر قید شده در دادنامه اصلاحی که با وجود رد اعتراض لزومی به آن نبوده است، همان تاریخ حجر قید شده در دادنامه اصلی حجر است، لذا چیز تازه‌ای حاصل نشده است و آنچه که در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی و تأیید شده است دادنامه‌ی اصلی حجر نیست بلکه دادنامه بدوی صادره در مقام اعتراض ثالث است که بدواً از سوی شعبه ۵ دادگاه عمومی کرمان صادر و قطعی گردیده است، لیکن نه در شعبه هفتم دادگاه تجدیدنظر قدام به اخذ حکم حجر کرده است. دادگاه در روند کارشناسی مسیر قانونی را طی کرده اسـت و با اخذ آخرین نظریه راجع بـه تاریخ حجر اقدام به صدور حکم نموده است و آن تاریخ شفاف و قطعی است، لذا درخواست ابرام رأی صادره می‌شود.

۱. ماهیت حجر و جایگاه آن در امور حسبی

حجر در نظام حقوقی ایران از موضوعاتی است که رسیدگی به آن در چهارچوب مقررات امور حسبی انجام می‌شود. بنابراین، صرف استفاده یا عدم استفاده از عنوان «دادخواست» به تنهایی تعیین‌کننده اعتبار رسیدگی نیست و باید ماهیت موضوع و تشریفات قانونی حاکم بر آن مورد توجه قرار گیرد. در یادداشـت مبنا نیز تأکید شـده است که تقاضای حجر الزاماً به دلیل طرح شـدن در قالب درخواسـت، فاقد اعتبار نمی‌شود و مقررات امور حسبی باید ملاک ارزیابی قرار گیرد.

این ویژگی، تمایز رسیدگی به حجر را با دعوای ترافعی کلاسیک روشن می‌کند. در امور حسبی، هدف صرفاً حل اختلاف میان دو طرف نیست، بلکه احراز یک وضعیت حقوقی و حمایت از حقوق شخصی است که ممکن است خود قادر به حمایت مؤثر از منافع خویش نباشد. بنابراین، تحلیل رأی باید از عنوان شکلی درخواست فراتر رفته و به ماهیت و آثار حقوقی حکم توجه کند.

اعلامی بودن حکم حجر و تاریخ شروع حجر

در تحلیل حکم حجر باید میان تاریخ تحقق وضعیت منتهی به حجر و تاریخ صدور یا قطعیت حکم تفکیک کرد. حکم حجر ممکن است وضعیتی را احراز کند که پیش از صدور رأی در عالم واقع تحقق یافته است. بنابراین، در صورت وجود دلیل معتبر، امکان تعیین تاریخ آغاز حجر در زمانی پیش از صدور حکم وجود دارد.

با وجود این، اعلامی تلقی کردن حکم حجر به معنای آن نیست که دادگاه بتواند بدون دلیل کافی، هر تاریخ پیشینی را به‌عنوان تاریخ شروع حجر تعیین کند. تعیین چنین تاریخی نیازمند احراز شرایط قانونی حجر و بررسی دلایل مربوط به زمان تحقق آن است. هرچه فاصله میان تاریخ تعیین‌شده برای آغاز حجر و زمان رسیدگی بیشتر باشد، ضرورت تبیین مبانی اثباتی تصمیم نیز افزایش می‌یابد.

این موضوع در پرونده حاضر اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا تعیین تاریخ حجر می‌تواند بر ارزیابی وضعیت حقوقی اعمال و معاملات انجام‌شده در دوره مورد اختلاف اثر بگذارد. البته آثار هر عمل یا معامله باید با توجه به نوع حجر، وضعیت شخص در زمان انجام عمل و مقررات قانونی مربوط بررسی شود و صرف تعیین تاریخ حجر، بدون بررسی سایر شرایط، برای نتیجه‌گیری درباره بی‌اعتباری تمام اعمال حقوقی کافی نیست.[1]

از این منظر، دادگاه باید دو پرسش مستقل را پاسخ دهد: نخست، آیا شرایط قانونی حجر در شخص مورد نظر وجود داشته است؟ دوم، این شرایط از چه زمانی تحقق یافته‌اند؟ پاسخ به پرسش دوم نمی‌تواند صرفاً از پاسخ پرسش نخست یا از تاریخ صدور حکم استنتاج شود.

۱-۲- ارزش نظریه کارشناسی در تعیین تاریخ آغاز حجر

نظریه کارشناسی در دعاوی مرتبط با حجر، به‌ویژه در تعیین زمان آغاز وضعیت مؤثر بر اهلیت، از جمله ابزارهای تخصصی احراز موضوع محسوب می‌شود؛ بااین‌حال، نظر کارشناس به‌تنهایی جایگزین تشخیص قضایی نیست. کارشناس باید نظر خود را به‌صورت

۱. قنون مدنی جمهوری اسلامی ایران، مواد ۱۲۰۷، ۱۲۱۰ و ۱۲۱۳؛

صریح و مستدل ارائه کند و دادگاه نیز موظف است ارزش اثباتی آن را با توجه به سایر دلایل و اوضاع‌واحوال محقق پرونده ارزیابی کند. چنانچه نظریه کارشناسی متضمن احتمالات متعدد درباره زمان شروع بیماری باشد، دادگاه باید میان زمان احتمالی ابتلا و زمان احراز شرایط قانونی حجر تفکیک کرده و مبنای انتخاب تاریخ نهایی را توضیح دهد. به موجب ماده ۲۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، اظهارنظر کارشناس باید صریح و موجه باشد و مطابق ماده ۲۶۵ همان قانون، در صورت عدم انطباق نظریه با اوضاع‌واحوال محقق و معلوم، دادگاه نباید به آن ترتیب اثر دهد (قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، ۱۳۷۹، مواد ۲۶۲ و ۲۶۵). همچنین، پژوهش‌های حقوقی درباره اعتبار نظریه کارشناسی بر ضرورت ارزیابی قضایی نظر خبره و بررسی آن در کنار سایر ادله تأکید کرده‌اند [1]

در پرونده حاضر، نظریه هیأت هفت‌نفره پزشکی از حیث تعیین زمان آغاز وضعیت مورد توجه قرار گرفته است. مطابق یادداشت مبنا، از یک سو مرداد ۱۳۹۰ به عنوان زمان ابتلا اعلام شده و از سوی دیگر احتمال شروع بیماری از یک سال پیش از آن مطرح شده است. این دو گزاره از حیث درجه اثباتی یکسان نیستند. «تحقق» یک وضعیت در تاریخ معین با «احتمال» تحقق آن در تاریخی مقدم، آثار استدلالی متفاوتی دارد.

نظریه کارشناس رسمی، به ویژه در موضوعات پزشکی، وسیله احراز موضوع و از مصادیق اظهارنظر اهل خبره است؛ اما جایگزین تشخیص قضایی نمی‌شود. دادگاه باید نظریه کارشناسی را ارزیابی و مبنای ترجیح میان احتمالات یا تاریخ‌های مختلف را تبیین کند. چنانچه نظریه کارشناسی فاقد تعیین روشن و مستدل زمان آغاز حجر باشد، صدور حکم بر اساس یک تاریخ مشخص نیازمند بیان مبنای ترجیح آن است. در غیر این صورت، فاصله میان «احتمال» و «احراز قضایی» نادیده گرفته می‌شود. از این منظر، نکته قابل توجه رأی آن است که امر پزشکی و امر قضایی در جایگاه یکسان قرار نمی‌گیرند. کارشناس وضعیت پزشکی را توضیح می‌دهد، ولی تعیین آثار حقوقی آن و احراز موضوع برای صدور حکم بر عهده دادگاه است.

۲. استصحاب سلامت و اصل عدم حجر

در تعیین زمان آغاز حجر، اصل بر آن است که اهلیت اشخاص و سلامت وضعیت حقوقی آنان تا زمانی که خلاف آن به نحو معتبر اثبات نشده، باقی است. از منظر اصول فقه، این

۱. صفری‌ریزی، حامد ۱۳۸۹ اعتبار نظریه کارشناسی در آیین دادرسی مدنی ایران و فقه امامیه و حقوق فرانسه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق ع دانشکده حقوق و معارف اسلامی)

رویکرد را می‌توان با اســتصحاب بقای حالت سابق توضیح داد؛ بدین معنا که اگر سلامت عقل و عدم حجر شــخص در زمان پیشــین احراز شــده باشــد و در زمان پیدایش اختلال یــا زوال اهلیت تردید وجود داشــته باشــد، تا زمانی که دلیل کافی بــر تغییر وضعیت ارائه نشــود، حالت سابق استصحاب می‌شود. بااین‌حال، استصحاب سلامت یا اصل عدم حجر به‌تنهایی تاریخ دقیق آغاز حجر را اثبات نمی‌کند؛ بلکه در کنار ادله‌ای مانند اسناد پزشکی، شهادت و نظریه کارشناسی، در ارزیابی ادعای حجر و تعیین زمان آن نقش دارد. بنابراین، صــرف ابتلا به بیماری یا وجود نشــانه‌های اختلال روانی، بدون احــراز تأثیر آن بر قوای ادراکی و ارادی شــخص و انطباق آن با معیار قانونــی حجر، برای تعیین تاریخ آغاز حجر کافی نیست.[1]

در فرضی که سلامت و اهلیت شخص در زمانی معین محرز باشد اما زمان دقیق زوال اهلیت مورد تردید قرار گیرد، اســتصحاب وضعیت ســابق می‌تواند در تحلیل قضایی نقش داشــته باشد. بر اساس یادداشــت مبنا، میان این دو گزاره باید تفکیک شود: نخست اینکه بیماری یا وضعیت منتهی به حجر از مرداد ۱۳۹۰ محقق بوده است؛ دوم اینکه احتمال دارد بیماری از یک سال پیش از آن آغاز شده باشد. گزاره دوم، مادامی که به درجه احراز نرسیده باشــد، نمی‌تواند بدون تحلیل اصولی و قضایی، جایگزین گزاره نخست شود. استصحاب در اینجا به معنای پذیرش استمرار وضعیت سابق تا زمان احراز خلاف آن است. بنابراین، اگر افاقه و سلامت شخص در مقطع پیشین محرز باشد و دلیل قطعی بر زوال آن در تاریخ مقدم وجود نداشــته باشد، صرف احتمال نمی‌تواند به تنهایی تاریخ زودتری را تثبیت کند. این استدلال به‌ویژه در مواردی اهمیت دارد که تعیین تاریخ حجر آثار مالی و حقوقی قابل توجهی بر معاملات شخص و حقوق اشخاص ثالث دارد.

۳. اعتراض ثالث و ضرورت تعیین رأی مورد اعتراض

اعتراض ثالث از طرق فوق‌العاده شــکایت از آراســت که به شــخصی اجازه می‌دهد، در صورتی که رأی صادرشــده به حقوق او خلل وارد کرده و وی یا نماینده‌اش در دادرســی منتهی به صدور رأی به‌عنوان یکی از اصحاب دعوا دخالت نداشــته باشــند، نســبت به آن اعتراض کند. ازاین‌رو، تعیین دقیق رأی مورد اعتراض، از حیث مرجع صادرکننده، شماره دادنامــه، تاریخ صدور و مفاد مؤثر آن بر حقــوق معترض، برای احراز موضوع اعتراض و تعیین حدود رسیدگی دادگاه ضرورت دارد. مطابق ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، ملاک اصلی اعتراض ثالث آن است که رأی صادرشده به

۱. ر. ک مظفر، محمدرضا.)(بی‌تا). اصول الفقه. مبحث استصحاب.

حقوق شـــخص ثالث خلل وارد کند و آن شخص یا نماینده او در دادرسی مربوط، به‌عنوان یکی از اصحاب دعوا دخالت نداشـــته باشـــد. بنابراین، صرف اعتراض به آثار یا نتایج یک پرونده، بدون مشخص‌کردن رأیی که مستقیماً مورد اعتراض قرار گرفته است، ممکن است در تشـــخیص موضوع دعوا و حدود رســـیدگی ابهام ایجاد کنـــد. در پرونده‌های مربوط به حجـــر نیـــز باید میان اعتراض به حکم حجر و اعتراض به تصمیمات یا آرای دیگری که در پرونده‌های مرتبط صادر شـــده‌اند، تفکیک کرد؛ زیرا آثار حقوقی و حدود رســـیدگی در هر مورد تابع مفاد رأی مشخص‌شده و مبنای قانونی اعتراض خواهد بود.[1]

محوری‌ترین بخش رأی شـــعبه ســـوم دیوان عالی کشور، بر اســـاس یادداشت مبنا، به تعیین موضوع واقعی اعتراض ثالث مربوط می‌شـــود. اعتراض ثالث باید متوجه رأیی باشد کـــه به حقوق شـــخص ثالث خلل وارد کرده اســـت. بنابراین، اگر منشـــأ اثـــر حقوقی مورد اعتراض، حکم حجر صادره از شـــعبه پنجم دادگاه عمومی و حقوقی کرمان باشد، اعتراض باید نسبت به همان حکم مطرح شود، نه صرفاً نسبت به رأی بعدی مرجع تجدیدنظر که در جریان رسیدگی دیگری صادر شده است.

اعتراض ثالث اصلی و اعتراض ثالث طاری نیز باید از یکدیگر تفکیک شوند. اعتراض ثالث اصلی مستقلاً نسبت به رأیی مطرح می‌شود که به حقوق شخص ثالث خلل وارد کرده است؛ در حالی که اعتراض ثالث طاری در جریان رسیدگی دیگری و نسبت به رأیی مطرح می‌شـــود که در آن دادرسی مورد استناد قرار گرفته است. صرف اطلاع شخص از رسیدگی یا حتی حضور غیرمســـتقیم او در فرآیندهای قبلی، ماهیت اعتراض را به خودی خود تغییر نمی‌دهد. بر همین مبنا، استدلال شعبه سوم دیوان عالی کشور که حکم حجر شعبه پنجم را رأی اصلی و منشأ اثر حقوقی دانسته و اعتراض ثالث را متوجه همان رأی تلقی کرده است، بر ضرورت انطباق موضوع اعتراض با رأی مورد اعتراض استوار است.

۳-۱- صلاحیت مرجع رسیدگی و تقدم آن بر ورود ماهوی

صلاحیت مرجع رســـیدگی از مقدمات اساسی دادرسی اســـت و دادگاه باید پیش از ورود در ماهیت، ایرادهای مربوط به صلاحیت را بررســـی کند. این تقدم در ماده ۸۸ قانون آیین دادرســـی مدنی نیز تصریح شـــده اســـت؛ به‌موجب این ماده، دادگاه پیش از ورود ماهوی دربـــاره ایـــرادات و اعتراضات تصمیم می‌گیرد و در صورت رد آن‌ها، رســـیدگی ماهوی را ادامـــه می‌دهد(قانـــون آیین دادرســـی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امـــور مدنی، ۱۳۷۹،

۱. حیاتـــی، علی‌عبـــاس، هادی، مهدی، و بهرامی، شـــکوفه۱۴۰۴. شـــرایط رأی قابل اعتـــراض ثالث در آیین دادرسی مدنی ایران با نگاهی به قوانین فرانسه و مصر. حقوق و مطالعات سیاسی، ۳۸۳–۳۹۶

مـــاده ۸۸.[1] اگر اعتراض ثالث متوجه حکم صادره از شـــعبه پنجم دادگاه عمومی و حقوقی باشد، نخستین مسئله‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض اســـت. ورود دادگاه تجدیدنظر به ماهیت اعتراض، بدون احراز این امر، می‌تواند موجب شود که رسیدگی ماهوی در مرجعی انجام گیرد که صلاحیت رسیدگی به آن اعتراض را ندارد. اهمیت این نکته در رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور از آن جهت است که دیوان، مسئله صلاحیت و تعیین موضوع اعتراض را بر ارزیابی ماهوی سایر ایرادات مقدم دانسته اســـت. چنین رویکردی با منطق دادرســـی منطبق است؛ زیرا رســـیدگی ماهوی زمانی معنا دارد که مرجع رســـیدگی ابتدا صلاحیت خود را احراز کرده باشد. حتی دقیق‌ترین ارزیابی پزشکی یا قضایی، اگر در مرجع فاقد صلاحیت انجام گیرد، نمی‌تواند ایراد بنیادی ناشی از فقدان صلاحیت را برطرف کند. از این منظر، رأی مورد بحث واجد اهمیت روش‌شناختی نیز هســـت: دادگاه باید پیش از ورود به عمق اختلاف، نقشـــه حقوقی دعوا را ترســـیم کند؛ یعنی مشـــخص کند چه رأیی مورد اعتراض است، اعتراض چه ماهیتی دارد و کدام مرجع صلاحیت رسیدگی دارد.



۳-۲- تمایز حکم و قرار در تصمیم قضایی

نکته دیگری که در یادداشـــت مبنا مورد توجه قرار گرفته، نحوه عنوان‌گذاری تصمیم دادگاه نخســـتین اســـت. ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرســـی مدنی میان حکم و قرار تفکیک قائل شده اســـت. اگر دادگاه وارد ماهیت شده و بر اســـاس بررسی ادله، ادعا را از حیث ماهوی وارد نداند، تصمیم ماهوی ماهیتاً حکم است؛ در حالی که قرار رد دعوا معمولاً در وضعیتی صادر می‌شـــود که دادگاه بدون ورود ماهوی، دعوا را به دلیل یکی از موانع قانونی قابل اســـتماع نمی‌داند. از این رو، عنوان تصمیم باید با ماهیت واقعی رســـیدگی هماهنگ باشد. البته آثار حقوقی تصمیم صرفاً از عنوان آن اســـتنباط نمی‌شود و باید مفاد کامل رأی، مبنای استدلال و نتیجه عملی آن بررسی شود. با وجود این، دقت در عنوان و ساختار رأی برای تشخیص طرق اعتراض و آثار آن اهمیت دارد.

نتیجه‌گیری

رأی شـــعبه ســـوم دیوان عالی کشـــور در پرونده مورد بررســـی، بیش از آنکه صرفاً ناظر به یک اختلاف درباره وضعیت پزشـــکی شخص محجور باشـــد، بر ضرورت رعایت ترتیب منطقی و حقوقی رسیدگی تأکید دارد. نخست باید رأیی که مستقیماً به حقوق شخص ثالث

---

۱. مولودی، م. ، و صفری، ن. ۱۳۹۶. ایرادها و دفاع ماهوی. نشریه حقوقی دادگستری، ۹۷.

خلل وارد کرده اســت شناســایی شود؛ سپس ماهیت اعتراض و مرجع صالح تعیین گردد و تنها پس از آن، دادگاه می‌تواند وارد ارزیابی ماهوی ادله شــود. در بخش ماهوی نیز تعیین تاریخ شــروع حجر مســتلزم تمایز میان احراز قطعی و احتمال اســت. نظریه کارشناســی پزشکی وسیله اثبات موضوع است، اما تشخیص قضایی را جایگزین نمی‌کند. هرگاه نظریه کارشناســی متضمن تاریخ‌های متعدد یا احتمالات مختلف باشد، دادگاه باید مبنای ترجیح تاریخ معین را به صورت روشــن بیان کند. در صورت وجود وضعیت سابق محرز و تردید در زمان دقیق زوال آن، اصولی مانند اســتصحاب ســلامت و اصل عدم حجر می‌توانند در تحلیــل قضایــی مورد توجه قرار گیرند. در نهایت، اهمیــت رأی مورد بحث را می‌توان در تقدم «تعیین صحیح موضوع و مرجع رسیدگی» بر «ورود ماهوی» دانست. این ترتیب، هم ضامن ســلامت فرآیند دادرسی است و هم از آن جلوگیری می‌کند که ارزیابی‌های ماهوی دقیق در مرجعی انجام شــود که اساســاً صلاحیت رســیدگی به موضوع مورد اعتراض را ندارد.



منابع

کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌ها

۱. حیاتی، علی‌عباس، هادی، مهدی، و بهرامی، شــکوفه. (۱۴۰۴). شــرایط رأی قابل اعتراض ثالث در آیین دادرسی مدنی ایران با نگاهی به قوانین فرانسه و مصر. حقوق و مطالعات سیاسی، ۵، ۳۸۳–۳۹۶.
۲. صفری‌ریزی، حامد (۱۳۸۹). اعتبار نظریه کارشناســی در آیین دادرســی مدنی ایران و فقه امامیه و حقوق فرانسه پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق دانشکده حقوق و معارف اسلامی.
۳. مظفر، محمدرضابی‌تا. اصول الفقه.
۴. مولودی و صفری، ۱۳۹۶. ایرادها و دفاع ماهوی. نشریه حقوقی دادگستری، ۹۷.